

ختم کلام؛ دین خدا همان حاکمیت خداست.

دین خدا، حاکمیت خداست؛ به این معنا که خدای سبحان، کسی است که حاکم را برمی‌گزیند و جانشین یا خلیفه‌ای را که اطاعتش و رجوع به او بر مردم واجب است تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، این خداوند سبحان است که تشریع می‌کند و نیز تعیین مجری آن نیز در دست اوست؛ از همین رو تمامی پیامبران، تعیین شده از طرف خداوند هستند و مردم در این رابطه هیچ دخل و تصرفی ندارند.

سید احمد الحسن، توقفگاه‌هایی برگزیده از چشم اندازهای سومرو اکد، پیوست ۳



نماز و روزه در قطب
قسمت هفتم

سخنی صریح با نفس

ظهور ایثار حقیقی در
دشت کربلا
قسمت سوم

چرا خدا مرا خلق کرد؟

راهزنان در مسیر
ملکوت
قسمت اول

سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.
۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.
۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

السلامة والحرارة

فهرست

- ۳.....سخنی صریح با نفس
- ۸.....چرا خدا مرا خلق کرد؟ | قسمت اول
- ۱۱.....راهزنان در مسیر ملکوت | قسمت اول
- ۱۳.....ظهور ایثار حقیقی در دشت کربلا | قسمت سوم
- ۱۷.....نماز و روزه در قطب | قسمت هفتم



هفته نامه زمان ظهور

شماره ۱۳۴، جمعه ۱۸ شهریور ۱۴۰۱،
۱۲ صفر ۱۴۴۴، ۹ سپتامبر ۲۰۲۲
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هر گونه برداشت از هفته نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام

چرا حقیقت را نشناختیم؟!

سخنی صریح با نفس

بسیاری از ما گاه ادعای خدایی می کنیم

این را بفهمم که بر تکتک ما واجب است که مخلصانه، برای خداوند عمل نمایم و از او طلب عاقبت به خیری کنیم. این حقیقتی است که باید خود را با آن روبه رو کنیم، و غیر این هم نیست؛ وگرنه حال ما مانند حال کسی خواهد بود که بخواهد با تور هوا جمع کند!

تا این حقیقت را به خوبی درک کنیم که:

همه چیز در این عالم وجود، فانی است مگر آنچه برای خداست، و چیزی نمی ماند مگر آنچه با قصد و نیتی الهی باشد. هر چیز دیگری هیچ ارزشی ندارد.

به خدا قسم هرکس این حقیقت را به صورت زبانی و عملی نفهمید، فریب خورده است:

(کل من علیها فان * و یبقی وجه ربک ذی الجلال والاكرام)

(هرچه روی زمین است فانی است * و وجه

باشکوه و گرمی پروردگارت باقی است).

(رحمن، ۲۶ و ۲۷)

همان گونه که دیگران امتحان شدند

ما همه انصار. نیز امتحان می شویم؛ و

دکتر علاء السلام در صفحه فیس بوک خود نوشتند:

از خداوند خواستارم همه در خیر و عافیت باشند.
در این صبح روز مبارک عرفه تصمیم گرفتم خلاصه گفت و گویی را که بین دو نفر از مؤمنین درگرفت، منتشر کنم، و این چکیده آن گفت و گو است. امیدوارم برای من و سایر مؤمنین مفید باشد، به فضل و رحمت خداوند.

(کُلِّ مَنْ عَلَیْهَا فَاِنْ) (هرچه روی زمین است فانی است). (رحمن، ۲۶)

بر ما به عنوان بندگان مؤمن واجب است برای خداوند و یاری خلیفه و جانشین او در زمین کار کنیم و به چیز دیگری فکر نکنیم. هر چقدر که قدر و ارزش آن برای ما روشن شده باشد. نه به ریاست بر مؤمنین، نه جاه و مقام، نه مال و نه هیچ چیز دیگر، هر چقدر که این لیست عریض و طویل باشد. به عنوان یک مؤمن بر من سزاوار است

سید احمد الحسن:

قلب انسان بین دو انگشت از انگشتان رحمان قرار دارد؛ شیطان یک انگشت و فرشته انگشتی دیگر، یا تاریکی یک انگشت و نور انگشتی دیگر، یا جهل یک انگشت و عقل انگشتی دیگر

(جهاد درب بهشت است، جهاد اکبر (مبارزه با نفس))

حقیقتی است که مؤمن را به این فرامی خواند که از خودش هم درد بکشد، چه رسد به اینکه به دنیا نظر کند. این حال دنیاخواهان است!

مبالغه نمی کنم اگر بگویم چنانچه روزی این حقیقت برای یکی از ما عیان شود و خود را در صحنه آن درگیری ببیند، چه بسا از خودش بدش بیاید! وگرنه به خدا قسم، اگر کسی بداند که واقعیت و حقیقت او عدم است و اگر وجودی هم برایش مقدر شده با تکیه بر خداوند است، و اوست که بر او لطف کرده و آن را برای او اعتبار داده، و هرآنچه نزد تو ای فرزند آدم است به فضل و رحمت خدا برتوست، و اگر خدا نبود حقیقت و واقعیت تو صفر می بود، بنابراین این همه غوغا در محضر خداوند و خلیفه خداوند برای چیست؟

ارزش حقیقی اش چیست؟!

اگر غوغای من برای خداوند نباشد، آیا گمان می کنم که باقی خواهد ماند و ارزشی خواهد داشت؟ نه به خدا قسم، فقط [مثل] هوایی در تور است، و هیچ ارزشی ندارد. فقط آنچه برای خداست و آنچه خالصانه برای خداست ارزشمند است. فقط این است که باقی می ماند، و به جز این، همه خاکستر است.

ممکن است برخی بگویند این مرد عقلش را از دست داده یا اتفاقی برای او افتاده است؛ اما این حقیقت است.

مبالغه نمی کنم اگر بگویم بسیاری از ما انسان ها گاه ادعای الوهیت و خدایی می کنیم؛ اما چگونه؟

هنگامی که با برادر مؤمنم به دلیلی اختلاف پیدا می کنم، مثلاً در راهکاری اختلاف نظر داریم، در نهایت چه می خواهم؟

می خواهم نظر خودم را مقدم کنم، اعتقاد راسخ دارم که نظر او اشتباه است و این یعنی فقط من درست هستم، نه هیچ کس دیگر.

در مقابل، او دو انتخاب پیش روی خود دارد:

خدا را یاد کند و مرا تحمل کرده و به اندازه عقل من با من برخورد کند و مرا مهار کند؛ این گونه با یاد نمودن پروردگارش نجات یافته است؛ یا آنکه با من همچون خودم رفتار کند.

و اگر با من همچون خودم رفتار کند، من و او بر سر الوهیتی تو خالی و بی ارزش، دشمنی و ستیز می کنیم. من می خواهم که او برای من سجده

از آنجا که خداوند سبحان، کریم و بخشنده است، به هریک از ما آنچه را بخواهد می دهد؛ و تو نمی توانی پنجره های امتحان را بر خود ببندی؛ پس چطور تصور می کنی که تو می توانی آن را برای دیگران ببندی، جز به اندازه آنکه در راه خدا یکدیگر را نصیحت کنیم؟!

چطور خواهد بود اگر همچون آل محمد باشی؟!

چطور خواهد بود اگر همان حال و رفتار و سطح تفکر را داشته باشی؟! خواه در ابتدای مسیر باشی یا در انتهای آن! اولین نفر مردم باشی یا آخرینشان! رهبر لشکر باشی یا اینکه چمدان آن ها را حمل کنی یا حتی کفششان را تمیز کنی! یعنی تو در ارتباط با پروردگارت، همان طور که بودی بمانی و هیچ چیز در تو تغییر نکند!

چه بسا این، زمانی رخ خواهد داد که بدانی **وجود حقیقی فقط برای خداست**، و بدانی که او همه چیز است و غیر او اگر وجودی هم داشته باشد به برکت وجود خداست؛ وگرنه واقعیت و حقیقت آن گواهی می دهد که آن عدم است، و اگر قبول نداری بگو صرفاً چیزی است که هویت آن فنا و نابودی و از بین رفتنی است، و چیزی که واقعیت حالش چنین باشد در این صورت قطعاً اگر خودت آن را طلب کنی این طلب کردن تو کاملاً و صرفاً همچون طلب سراب است؛ همان طور که فرد تشنه با سراب فریب می خورد و گمان می کند که آب است، در حالی که واقعیت چنین نیست.

آنچه ما انجام می دهیم و در پس آن قصد و نیتی الهی نداریم این گونه است.

برای کسی که این را فهمید می گویم:

اگر دنیا و آنچه در آن است (آری، هر آنچه در آن است) حقیقتش همان چیزی است که فهمیدیم، پس مثلاً برای چه، بین مؤمنین اختلاف و مشکل وجود دارد؟ برای چه جاه طلبی و برتری جویی و امثال آن به ذهن من و دیگران خطور می کند؟

حال ما به رغم تفاوتی که داریم همچون حال افرادی است که برای گرفتن توری با هم می جنگند و هریک از آن ها می خواهد تمام اطراف آن یا یک طرفش را بگیرد، و درگیری آن ها بر سر این است که کدام یک از آن ها می تواند بیشترین هوای ممکن را در تور جمع کند؟!

اگر تو در میان آن درگیری باشی، بدون تردید در خلوت خودت از خودت خجالت می کشی، و بلکه این

سید احمد الحسن:

قلب بین این دو انگشت است، و جهاد نفس، سعی و تلاش برای رسیدن به خداوند با فرشته، نور و عقل، و ترک گفتن شیطان، ظلمت و جهل است.

(جهاد درب بهشت است، جهاد اکبر (مبارزه با نفس))

متأسفانه، چه بسیار از ما که امروز توسط سراب و توهم و فریب و شهوات و دنیا و زینت آن خورده می شویم!

قرآن می فرماید:

(زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْأَرْبَعِ ذَلِكَ مَتَاعُ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاَبِ) (عشق و علاقه به زنان و فرزندان پسر و اموال زیاد از طلا و نقره و اسبان ممتاز و چهارپایان و کشتزارها که همه از شهوات و خواسته های نفسانی است، در نظر مردم جلوه یافته است، (در حالی که) این ها بهره ای گذرا از زندگانی دنیاست و سرانجام نیکو تنها نزد خداوند است). (آل عمران، ۱۴)

(وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ) (زندگانی دنیا، جز مایه فریب نیست). (آل عمران، ۱۸۵)
(وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (زندگی دنیوی چیزی جز بازیچه و سرگرمی نیست و قطعاً خانه آخرت برای کسانی که تقوا پیشه می کنند بهتر است؛ آیا باز هم تعقل نمی کنید؟) (انعام، ۳۲)

مبادا به زندگی دنیا و آنچه در آن است فریفته شوید و در آن غیر خدا را طلب کنید؛ چراکه، جز مایه فریب نیست؛ پس فریب نخورید.
زندگی دنیوی چیزی جز بازیچه و سرگرمی نیست پس فریب نخورید.

فریب فنا و نیستی را نخورید، حتی اگر نفس های ما برای مدتی فریب آن را خورده و عمران و آبادی و زنان و اموال و مقام و قدرت و... را دیدند؛ پس به خدا قسم که جز مایه فریب و نیرنگ نیست؛ وگرنه آیا فرد تیزهوش فریب ساختمانی را می خورد که می داند پس از دو روز به خاکستری تبدیل می شود که باد آن را جابه جا می کند؟ بلکه آیا حتی برای لحظه ای نیز به ذهنش خطور می کند و به این فکر می کند که در آن ساختمان ساکن شود؟!

گمان نمی کنم که او فرد عاقلی باشد، اگر حتی برای یک لحظه به سکونت و استقرار در آن خانه بیندیشد. این حکایت حال دنیا و ساکنان آن و طالبان آن است. بقا و فناپذیری مخصوص خدا و برای چیزی

کند، و او از من می خواهد من برای او سجده کنم، پس روشن می شود که همه این جدال و کشمکش در این خلاصه می شود:

آیا برای منیت من (بُت فانی من) سجده می کنی یا آیا من برای منیت او سجده می کنم؟

اما اگر هر دو برای خدای باقی می بودیم، به خدا قسم که هیچ اختلاف و مشکلی بین ما پدید نمی آمد و فقط بین ما خیرخواهی و نصیحتی می بود که به خاطر خدا بود، و خیر آن چیزی است که خداوند انتخاب می کند.

و آیا در چیزی که برای خدای باقی و فناپذیر است، اختلاف به وجود می آید؟ هرگز.

به خدا قسم کسی که با برادر مؤمنش اختلاف پیدا می کند، و از سطح نصیحت و خیرخواهی در راه خدا فراتر می رود [و به درگیری می کشد]، یا اینکه طالب چیزی از زباله این دنیا باشد، دقیقاً همچون کسی است که با تور، هوا جمع می کند! وگرنه تو الآن فهمیدی که باقی و فناپذیر فقط خداست و آنچه برای خدا باشد؛ همچنان که غیر خدا نیز اگر برایش بقا مقدر شود به فضل و لطف خداست، وگرنه در حقیقت فانی است؛ اما از آنجا که برای خداوند بوده خدا بقا را به او لطف نموده است.

بنابراین چرا نفس من به دنبال مقام و منصب باشد، در حالی که می دانم انتهای آن فنا و نابودی است؟!
چرا نفس من به مقام فکر کند در حالی که من می دانم که انتهای آن فنا و نابودی است؟!
چرا به دنبال مال است در حالی که من می دانم انتهای آن فنا و نابودی است؟!
چرا ... و چرا ...

بقا مخصوص خداوند و مخصوص چیزی است که خالصانه برای خدا باشد.

هرچه به غیر آن بی ارزش است.
هرچه به غیر آن سراب است.
هرچه به غیر آن توهم و فریب است.
هرچه به غیر آن نابودی و سرگردانی و تشنگی است.
هرچه غیر خداست و تو در آن برای خدا خالص نبودی، تو در آن خورده می شوی، خورده شدن و دغدغه ات و سرگردانی ات و فریب به خاطر نفس توست، و فقط سراب منیت است که در تو غرغر می کند، نه کمتر و نه بیشتر.

سید احمد الحسن:

شیطان (لعنه الله) برای گمراه کردن انسان و واژگون نمودنش در هاویه (اعمق و ژرفای) دوزخ، از نفس و آنچه او را احاطه کرده، سلاح برمی گیرد؛ و آنچه انسان را احاطه کرده است، همین عالم جسمانی یا دنیاست.
(جهاد درب بهشت است، جهاد اکبر (مبارزه با نفس))

هر حال زیانش قابل توصیف نیست. ما باید این را بفهمیم تا دست برداریم. حتی نمی‌پذیریم که این را هم بفهمیم؟! به همین خاطر به باور من، بر ما به عنوان انسان‌های مؤمن واجب است هر چیزی به جز عاقبت‌به‌خیری را از قاموس تفکر و دغدغه‌های خود پاک کنیم؛ هیچ چیزی به جز عاقبت‌به‌خیری سزاوار اهتمام نیست. به جز خدا و آنچه برای خداست، هر چیزی فانی است.

مخلص کلام: هر چیزی که برای خدا نباشد، فانی و بی‌ارزش است.

حتی غذایی که به هنگام گرسنگی پیش روی ما گذاشته می‌شود و آن را می‌خوریم، اگر در پس آن نیت ما، خداوند و یاری دین او نباشد، در این صورت ما همچون سایر مخلوقات خداوند رفتار کرده‌ایم که به هنگام گرسنگی [غذا] می‌خورند و هیچ تفاوتی با آن‌ها نداریم؛ حال اگر کار آن‌ها ارزشی دارد می‌توانیم توقع داشته باشیم که فعل ما هم ارزشی داشته باشد!

محبت ما به پدر و مادر و همسر و فرزندانمان نیز به همین صورت است؛ اگر خدا را در نظر نگیری [و خدا در محاسبات تو نباشد] بدان که این‌ها فانی و نابودشونده است و حال آن‌ها همچون ساختمانی است که اندکی قبل درباره‌اش سخن گفتیم!

گاه درباره طرز برخورد احمدالحسن در مجالسی که او بین انصارش حضور پیدا می‌کند، چنین می‌شنوم که در سخنی که متعلق به امور دنیاست او با آن‌ها همراهی نمی‌کند و وارد بحث نمی‌شود، بلکه ساکت می‌شود؛ و هنگامی که سخن به خدا و دین خدا و خلفای او می‌رسد، به یکباره می‌بینی او صحبت می‌کند؛ بلکه گاه او تفسیر یک یا چند آیه را شروع می‌کرد، و پس از نماز عشا تا اذان صبح [به طول می‌انجامید!] به راستی علت چیست؟

او به سادگی می‌داند که سخن گفتن درباره دنیا سخن گفتن درباره اموری فانی و بی‌ارزش است، و بلکه چنین حرف‌هایی به حال کسی که می‌خواهد هوا را با تور جمع کند شبیه‌تر است، و این خلاف حکمتی است که خلیفه خداوند از آن بهره‌مند است. اما او چقدر نسبت به ما رحیم و مهربان است، وقتی که به اندازه عقلمان با ما رفتار کرده و ما را

است که خالصانه برای او باشد، [آن هم] به لطف او. این همان حقیقتی است که سید احمدالحسن همواره آن را گفته و می‌گوید، به میزانی که من آن را فهمیده‌ام؛ و خوشا به حال کسی که آن را فهمیده و به آن عمل کرده باشد، و به کسی همچون من که تاکنون آن را نفهمیده می‌گویم: تو فریب خورده و خورده شده‌ای، و چیزی نمانده که قصه به پایان برسد، و جز خداوند سبحان معبودی نیست که ما را از آنچه در آن هستیم نجات دهد.

بسیاری از اوقات می‌گویم: ما اگرچه ادعای ایمان داریم، اما چه بسا ظلم بزرگی در حق خلفای خداوند و مخصوصاً آل محمد، از ما سر زده است! زیرا خلیفه خداوند طیبی الهی است که بیماری ما را تشخیص داده و درمان آن را به ما می‌دهد؛ اما بسیاری از مردم حاضر به درمان نمی‌شوند، یا چه بسا نمی‌خواهند بفهمند درمان چیست؟!

آیا ظلمی بزرگ‌تر از این در حق طیب وجود دارد؟ تو درمان او را کوچک می‌شماری، یا به آن توهین می‌کنی، یا آن را زیر پایت لگد می‌کنی یا ... یا ... همان طور که امروز برای بسیاری از مردم و متأسفانه حتی برای برخی از ما مؤمنان رخ داده است. فرار به کجا؟

ای کسی که در حال امتحانی! باید سهمت را از آنچه منیت انتخاب کرده، بگیری! یا آنکه تسلیم پروردگارت شوی و هرگز به غیر او توجه نکنی.

به اندازه منیت و مقداری که در تو ریشه دوانده باید درد دارو و مداوایی را که تو را از این سم گشوده نجات می‌دهد تحمل کنی. سم کشنده‌ای که رشته زندگانی تو را می‌جود!

گاه نفس را چنین خطاب قرار می‌دهم: تاکنون، نپذیرفته‌ای و زیر بار نرفته‌ای! آن هم پس از تمام سخنانی که از خلفای خداوند شنیده‌ای! بنابراین چه می‌خواهی؟ داروی تو درون توست و تو نمی‌بینی... و درد تو نیز در توست و حس نمی‌کنی. آیا گمان می‌کنی تو جرم کوچکی هستی، در حالی که جهان بزرگی در تو نهفته است؟!

بیماری تو در توست، و درمان آن هم در درون تو و به دست توست.

سبحان الله!

محمد و آل محمد، برنده مسابقه هستند، و هرکس دیگری زیان‌کار است، با نسبت‌های مختلف؛ اما به

سید احمدالحسن:

انسان وقتی از منیت رها می‌شود که خود را نبیند و پیش از هر چیز، و با هر چیز و پس از هر چیز، جز پروردگارش را نبیند. دائم باید متوجه شیطان و شری که در درون ماست، باشیم و باید هرچه در توان داریم برای کشتن آن به کار ببریم.

(پاسخ‌های روشن‌گرانه، جلد ۳، پرسش ۲۳۲)

گروهی از مردم در آن حضور داشتند و گفت و گوی میان شما پنج ساعت به طول انجامید، و فقط نیم ساعت از آن برای خدا بود، و چهار و نیم ساعت دیگر برای دنیا بود و خداوند هیچ سهمی در آن نداشت، حرف مرا قبول کن اگر به تو بگویم: مطمئن باش که در چهار و نیم ساعت دیگر مرده بودی و هیچ زندگی و حیاتی در آن نداشتی!

به همین خاطر چه بسا هنگامی که یکی از ما می میرد و پرده از برابر دیدگان او کنار می رود، می بیند که عمرش فقط پنج دقیقه بوده است، اما چرا؟ چون سهم او از اخلاص برای خدا، تنها همین مقداری است که داشته.

در مقابل نیز انسانی را می بینیم که می میرد، اما زندگانی او با زمان این عالم فناپذیر و نابودشونده قابل شمارش نیست؛ بلکه در دفتر حیات ابدی سهم دارد و شصت سالی که مثلاً در این عالم دنیا سپری کرده، گنجایش اخلاص او را ندارد؛ بلکه این عالم با همه ظرفیت هایش گنجایش آن را ندارد!

و چه بسا فردی هم پیدا شود که حتی یک دقیقه زندگی هم برایش نوشته نشود! به خدا پناه می بریم. پس هر انسانی که می بینی در مقابل تو راه می رود، زنده نیست؛ بلکه بیشتر آن ها مردگانی هستند و نمی دانند چه وقت برانگیخته می شوند. خوشا به حال کسی که خودش را بشناسد تا پروردگارش را بشناسد. والحمد لله رب العالمین.

روز عرفه، برابر با:

۹ ذی الحجة ۱۴۳۴، ۱۵ اکتبر ۲۰۱۳، ۲۳ مهر ۱۳۹۲.

منبع:



رها می کند تا درباره آن سخن بگویم؛ اما به هر حال، شاید اکنون زبان حال او را بفهمیم که گویی با سکوتش می گوید: (آنان را در باطل خودشان رها کن تا بازی کنند). (انعام، ۹۱)

او وارد بحث ما نمی شد. آری، مداخله می کرد و سخن می گفت تا صحبت را به بقا ارتباط دهد، به چیزی که ارزش داشته باشد، به خداوند. می بینی که مداخله می کند و از شب تا صبح سخن می گوید! ناگهان می دیدی این مردی که به هنگام صحبت از دنیا و محتویات آن ساکت بوده و لب از سخن فرو بسته بود، بدون وقفه صحبت می کند؟!

بنابراین سکوت وی نه از ناتوانی در فهم کلام است، و نه از کوتاهی در بیان مثال ها و نمونه های مشابه، و نه و نه ...؛ بلکه او فقط درباره چیزی سخن می گوید که ارزش داشته باشد؛ زیرا او حکیم است و حقیقتی را که برای همه مخلوقات آورده، می شناسد.

با این حال، او با رحمت و مهربانی با ما برخورد می کند و حقیقت را با نرمی و کم کم به ما می شناساند، و با وجود اینکه ما به مباحث بی ارزش می پردازیم، وجود او ما را تحمل می کند؛ بنابراین او چقدر رحیم و مهربان است!

اکنون شاید بتوانیم بفهمیم که [چرا گاهی اوقات و] در برخی از سخنان [از این صحبت کرده که] تنهایی را ترجیح می دهد، و چرا او مرده ای در میان زندگان است، و چرا از اهل دنیا وحشت دارد... می توانیم [معنای] برخی از سخنان و رفتارهای او را بفهمیم... نیک می دانم که این مسئله فقط با سخن گفتن حل نمی شود؛ همچنین این را هم خوب می دانم که من قبل از شما پیاده سازی چیزی را که گفتم در نفس خودم بلد نیستم؛ بنابراین پس چرا انجام چیزی را از شما بخواهم که خودم آن را انجام نداده ام! اما کلامم را با این سخن به پایان می رسانم:

هرکس سخنان پیشین مرا فهمید، خواهد دانست که نمره واقعی او در زندگانی اش چند است؛ پس بلندی یا کوتاهی سال ها و روزها شما را فریب ندهد، همچنان که به آن عادت کرده ایم.

بلکه هر آنچه از تو برای خدا باشد، تو به اندازه همان زنده ای؛ اما چیزهای غیر از آن، مرگ است و به پروردگار محمد ﷺ سوگند که هیچ زندگانی و حیاتی در آن وجود ندارد.

فرض کن مثلاً تو در مجلسی نشسته بودی که

سید احمد الحسن:

این نفس است که بدون حیا و با صدای بلند فریاد برمی آورد، تا ثابت کند که در برابر خدای سبحان و متعال وجود دارد. چه بسا اگر انسان در این جهت حرکت کند و مراقبت نماید و با دشمنش، بلکه بدترین دشمنش، یعنی نفس خودش بجنگد، به آن میزان معرفت که خدا برای انسان اراده فرموده است، خواهد رسید.

(پاسخ های روشن گرانه، جلد ۳، پرسش ۲۳۲)



شناخت خداوند فقط با شناخت حجت خدا، قسمت اول



به قلم: میعاد مسعودی

مطلق است برسد؛ اما برای رسیدن به بالاترین شناخت، ناگزیر دو راه وجود دارد:

۱. شناخت خداوند از طریق خود او:

یعنی انسان به درجه‌ای برسد که پیام‌های الهی (وحی) را مستقیم از خداوند دریافت کند و به شناخت برسد. این مختص حجت‌های الهی است که با پاک‌نگه داشتن فطرت خود، توسط خداوند برگزیده شده و به شناخت می‌رسند. همان طور که حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن می‌فرماید:

(يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا)
(ای پدر بر من علمی نازل شد که بر شما نازل نشده؛ پس از من تبعیت کن تا شما را به صراط مستقیم هدایت کنم). (۲)

پاسخ را خداوند در قرآن کریم بیان فرموده است:

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) [ای لیعرفون].

(جن و انس را جز برای اینکه عبادتم کنند، خلق نکردم). [یعنی مرا بشناسند]. (۱)

خداوند ما را از هیچ آفرید تا با شناخت و معرفت به او، ما را هم نشین خود کند و به عزت و جلال برساند؛ پس هدف خلقت و رسیدن به کمال که همان هم‌نشینی با خداوند است تنها با شناخت و معرفت خداوند امکان‌پذیر است؛ اما چگونه می‌توان به شناخت خداوندی که کمال مطلق است رسید؟

طبیعتاً هیچ‌گاه موجود مقید و ناقص نمی‌تواند به شناخت و احاطه کامل نسبت به خداوندی که کامل

سیداحمدالحسن:

مطلوب است که هر انسانی خودش متذکر و اهل یاد خدا و اخلاص باشد تا خودش نبی گردد و به او وحی شود و حقیقت و آنچه را خدا از او می‌خواهد (تکلیف) بشناسد؛ چون خداوند او را بر همین ویژگی و استعداد سرشته و امتحان می‌شود. (عقاید اسلام، مبحث معرفت)



بر اساس آیات مبارکه ای که بیان شد، چیزی که بر همه واضح است:

۱. خداوند بر آدم علیه السلام وصیت می کند که خلیفه خویش در زمین است آن هم در محضر ملائکه و ابلیس.

۲. بعد از خلق آدم علیه السلام خداوند آسما را به او تعلیم می دهد.

۳. بعد از آن خداوند به تمام کسانی که در آن زمان او را عبادت می کردند (ملائکه و ابلیس) دستور داد به آدم علیه السلام سجده کنند.

وصیت خداوند بر آدم علیه السلام، علم آدم علیه السلام و حاکمیت و اطاعت امر خداوند، این سه امر همان قانون خداوند سبحان جهت شناخت خلیفه خداوند بر مردم در زمین است. این قانون، سنت خداوند در روز اول بود و تا قیامت باقی خواهد ماند:

(سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ ۖ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) (سنت الهی از پیش همین بوده، و در سنت الهی هرگز تغییری نخواهی یافت). (۷)

وصیت، اولین و اصلی ترین راه شناخت حجت

همان طور که خداوند به اولین خلیفه اش وصیت کرد، به سایر حجت ها نیز وصیت می کند و این وصیت برای کسانی که از ملکوت خداوند غافل هستند به وسیله حجت های قبلی قابل دسترسی خواهد بود.

نقل از امام رضا علیه السلام:
«آدم علیه السلام به هبة الله (شیث علیه السلام) وصیت کرده بود که این عهد وصیت را محفوظ دارد و در هر سال این روز را عید بدارند و این عهد همان روز بعثت حضرت نوح بود «و این چنین بین تمام اوصیا برقرار گشت».
(۸)

هشام بن سالم و حفص بن بختری از امام صادق علیه السلام گوید: به ایشان گفته شد: امام چگونه شناخته می شود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «با «وصیت آشکار» و با فضیلت». (۹)

۲. شناخت خداوند از طریق نماینده و

حجتش در زمین:

اکثر انسان ها به علت آلوده کردن فطرت خود و غفلت از خداوند پاک، راه وحی را بر خود می بندند و ناگزیر باید دست به دامان نماینده خداوند در زمین شوند تا به وسیله علم الهی او، غبار غفلت را از وجودشان بزدایند و مسیر حق را بپیمایند؛ همان طور که امام باقر علیه السلام فرمود:

«به وسیله ما خداوند پرستش شد و به وسیله ما خداوند شناخته شد و به وسیله ما خدای تبارک و تعالی را یگانه شناختند و محمد صلی الله علیه و آله حجاب خداوند تبارک و تعالی است [تا واسطه میان او و مخلوقش باشد]». (۳)

و اما اصلی ترین سؤال!

حال که اکثر انسان ها برای شناخت خداوند و آگاه شدن از اراده او نیازمند حجت و خلیفه اش در زمین هستند، چگونه باید حجت های الهی را بشناسند و از آن ها تبعیت کنند؟

راه شناخت حجت خدا

بر اساس حکمت خداوند، باید راه شناخت ثابتی برای تمام حجت های الهی وجود داشته باشد تا هدف خلقت میسر شود.

خداوند در قرآن کریم اولین خلیفه و حجتش حضرت آدم علیه السلام را این گونه معرفی می کند:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...) (و آنگاه که پروردگار تو فرشتگان را فرمود: من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت...). (۴)

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...) (و خداوند همه آسما را به آدم یاد داد...). (۵)

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر شیطان که ابا و تکبر ورزید و از کافران شد). (۶)

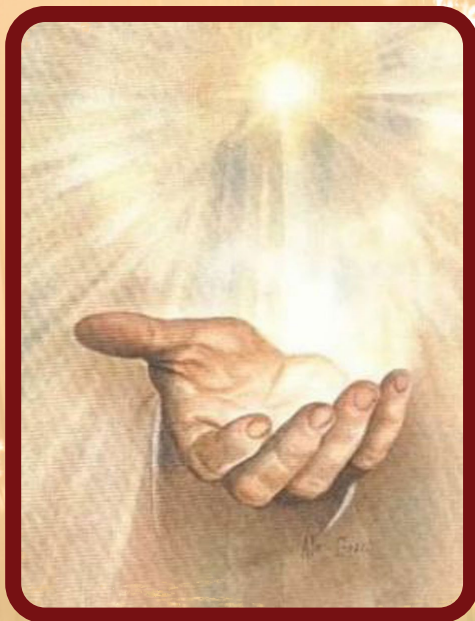
سید احمد الحسن:

اثبات تنصیب خلیفه برای مکلفین از طریق نص ممکن است؛ و ما چون همیشه تنصیب خلفای خدا در زمین را از طریق نص یافتیم، ثابت شده که قانون الهی ثابت و سنت دائمی الهی در تنصیب خلفای خدا در زمینش، همان نص از سوی خدا یا از سوی خلیفه قبلی به شکل مستقیم یا غیرمستقیم است و سنت خدا تغییر و تحولی ندارد.
(عقاید اسلام، مبحث نص)

منابع:

۱. ذاریات، ۵۶.
- امام حسین (علیه السلام) به اصحابش فرمود: «ای مردم، حق -جل ذکره- بندگان را نیافریده مگر برای آنکه او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند عبادتش می کنند و زمانی که او را عبادت کردند از پرستش غیر او بی نیاز می شوند. مردی در بین یاران عرضه داشت: ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، پدر و مادرم به فدای تو باد! معرفت و شناخت خدا چیست؟ حضرت فرمودند: آن است که اهل هر عصر و زمانی امامی را که اطاعتش بر آنها واجب است بشناسند.»
- تفسیر اهل بیت (علیهم السلام)، ج ۱۵، ص ۱۵۴؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۹؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۳۲.
۲. مریم، ۴۳.
۳. کافی، ج ۱، ص ۱۴۵.
۴. بقره، ۳۰.
۵. بقره، ۳۱.
۶. بقره، ۳۴.
۷. فتح، ۲۳.
۸. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۱۵.
۹. کافی، ج ۱، ص ۲۸۴.

چیزی که از آیات قرآن و روایات فهمیده می شود این است که حجت های الهی قبل از رحلت خود، بر جانشین و حجت بعد وصیت می کردند؛ آدم (علیه السلام) به شیث، شیث به فرزندش و این سلسله تا حضرت نوح و ابراهیم ادامه داشت؛ ابراهیم به اسماعیل و اسماعیل به اسحاق، اسحاق به یعقوب و او به یوسف وصیت کرد؛ یوسف به وصی بعدی خود و به قائم آل ابراهیم یعنی موسی وصیت نمود؛ موسی به یوشع بن نون، یوشع به داوود، داوود به سلیمان و سلیمان به آصف بن برخیا وصیت کرد و این سلسله تا حضرت عیسی بن مریم ادامه داشت؛ عیسی به شمعون و پیامبر خاتم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) وصیت نمود و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی بن ابی طالب و او بر فرزندان وصیت نمود؛ امامان از نسل علی بن ابی طالب (علیه السلام) هر کدام به وصیت پدران خود احتجاج می کردند و این سلسله تا قیامت ادامه خواهد داشت.



نتیجه: همه اوصیای الهی، نص یا وصیت آشکار از حجت های سابق خواهند داشت که دلیل اصلی اثبات حقانیت آنهاست.

در مقالات آینده به علم حجت خدا و دعوت به حاکمیت خدا به عنوان دومین و سومین راه شناخت حجت خدا خواهیم پرداخت.
با ما همراه باشید...

سید احمد الحسن:

مسئله با نص از سوی خداوند سبحان و متعال و به شکل مستقیم، بر حجت اول - آدم (علیه السلام) - آغاز شده است؛ به این خاطر که اولین حجت هاست؛ سپس مسئله به نص از سوی حجت پیشین، بر حجت بعدی تبدیل شده است؛ می خواهد مستقیم باشد یا غیرمستقیم.
(عقاید اسلام، مبحث نص)

راهزنان در مسیر ملکوت

قسمت اول

معاندین دعوت مبارک یمانی پس از تلاش‌های مکرر برای شبهه‌افکنی و دور ساختن مردم از دعوت حق یمانی آل محمد (علیهم‌السلام) هر بار به طنابی از طناب‌های پوسیده شیطان چنگ می‌زنند؛ اما هیچ‌کدام از این شبهات تا به الآن نتوانسته آن‌ها را در تقابل با این دعوت اغنا نماید؛ لذا هر بار به ریسمان پوسیده‌ای چنگ می‌زنند تا بلکه بتوانند مردم را از حق دور نگه دارند.

سیداحمدالحسن:

خداوند سبحان در قرآن کریم این فرضیه را که می‌گفتند شیاطین قرآن را نازل کرده‌اند، رد کرده است: (قرآن را شیاطین نازل نکرده‌اند، و سزاوار آنان نیست، و قدرت ندارند).

شعراء، ۲۱۰ و ۲۱۱.

(عقاید اسلام، مبحث احتمال این که رؤیا از ناحیه شیطان باشد)

خداوند درباره آن‌ها می‌فرماید:

(فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ) (پس آوازدهنده‌ای در میان آنان آواز دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد، همانان که مردم را همواره از راه خدا باز می‌دارند و می‌خواهند آن را با [القای شبهات] کج نشان دهند و آن‌ها به روز قیامت کافرنند). (اعراف، ۴۴ و ۴۵)

آنان این بار با استفاده از روایت رؤیای فاطمه زهرا (علیها السلام) می‌خواهند ملکوت را در پرده‌ای از ابهام قرار دهند و می‌گویند به دلیل نجوای شیطان در پایان رؤیا، رؤیای صدیقه طاهره شیطانی است و از این تعبیر می‌خواهند به این موضوع برسند که شیطان می‌تواند در چهره پیامبر و معصومین درآید تا مردم را با این حربه، فریب دهند و از توسل به دامن اهل بیت برای شهادت به حقانیت یمانی آل محمد دور کنند. اما قبل از پرداختن به این شبهه باید این نکته را به یاد داشته باشیم که هر مسئله یا اعتقاد و روایتی که بر ما عرضه می‌شود بایستی قبل از پاسخ‌گویی بدانیم روش برخورد ما در این مواقع باید چگونه باشد؟ لذا می‌بایست ابتدا ابزار سنجش را بشناسیم و سپس به ارزیابی و سنجش این شبهه پردازیم.

ابزار سنجش

تا اینجا با روایتی از رؤیای پیامبر خدا و نجوای شیطان در آن روبه‌رو هستیم؛ اما روش برخورد و سنجش ما باید چگونه باشد؟! قبل از پاسخ به این سؤال به کلام آل محمد (علیهم السلام) رجوع می‌کنیم و چون حوصله عزیزان از طولانی‌شدن این مبحث خارج است، لذا به چند روایت بسنده می‌کنیم:

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

«هرگاه حدیثی به دست شما رسید و برای آن قرینه و مؤیدی از کتاب خداوند یا روایات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یافتید [به آن عمل کنید] در غیر این صورت، آن کسی که آن را برای شما نقل کرده، به آن سزاوارتر است.»

(کلینی، کافی، ج ۱، ص ۶۹)

همچنین در حدیثی دیگر امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«همه چیز به کتاب و سنت بازگردانده می‌شود و هر حدیثی که با کتاب خدا موافق نباشد، بیهوده و باطل است.» (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۶۹)

امام هادی (علیه السلام) نیز می‌فرماید:

«قرآن به درستی و حقیقت یک روایت گواهی می‌دهد، پس گروهی از امت آن را انکار کرده و با حدیثی از این احادیث ساختگی با آن مقابله کردند؛ پس با انکار آن حدیث و رد قرآن، به کافرانی گمراه بدل شدند؛ و صحیح‌ترین روایت آن است که حقیقتش از قرآن فهمیده شود.» (طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۵۱ و ۲۵۲)

در بیانی دیگر امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«هرگاه دو حدیث مختلف به دست شما رسید، آن‌ها را بر کتاب خدا عرضه کنید و آنچه موافق کتاب خداست، بدان عمل کنید و آنچه مخالف کتاب خداست، آن را کنار بگذارید.»

(حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۱۸)

نتیجه آنکه باید برای ارزیابی این موضوع و اعتقاد، آن را به قرآن و روایات ارجاع می‌دهیم تا موافقت آن به دست آید.

ادامه دارد...

سید احمد الحسن:

شیطان نمی‌تواند به صورت محمد (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) متمثل شود؛ این سخن ائمه (علیهم السلام) است و فقط حرف من و مطلب جدیدی نیست؛ ولی خدا کینه کور و خبثت درونی را که امروز علمای غیرعامل را واداشت که به خبیث‌ترین شکل سخن بگویند و مدعی شوند که شیطان می‌تواند شبیه رسول الله محمد (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) شود را لعن نمود.

(پاسخ‌های روشن‌گرانه، جلد ۳، پرسش ۲۳۶)



قسمت سوم

ظهور ایثار حقیقی در دشت کربلا

خود بود یا تسلیم کلام خداوند سبحان (غیب)؟
- آیا حسین بن علی علیه السلام برای ستایش آیندگان، جان خود را فدا کرد یا برای هدایت و نجات آن‌ها؟

پاسخ به سؤالات فوق کار سختی نیست؛ اگر به اقوال معتبر تاریخی رجوع کنیم خواهیم دید سپاه اندک حسین بن علی علیه السلام در برابر سیل عظیم دشمنان، در دید مادی هیچ شانس پیروزی نداشتند؛ پس تا حدود زیادی متوجه می‌شویم که پشت این قیام، خبری از منافع دنیوی نیست؛ چرا که اگر حسین بن علی علیه السلام اهل دنیا بود، خود و خانواده‌اش را بر دیگران مقدم می‌ساخت نه آنکه فدای دیگران کند. و داستان وقتی جالب‌تر می‌شود که بدانیم حسین بن علی علیه السلام قبل از حضور در دشت کربلا، به وسیله رؤیای صادقه از وقایع پیش روی خود مطلع شده بود!

در قسمت قبل با مفهوم ایثار و ایثارگری و تفاوت ایثارگری ژنی با ایثار حقیقی آشنا شدیم و نمونه بارز ایثارگری حقیقی را در سیره خلفای الهی مشاهده نمودیم و روایتی تاریخی از سیره زندگانی علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام و کودکانشان و چگونگی برملا کردن نقشه ژن‌های خودخواه توسط ایشان را به عنوان شاهد مثال بیان کردیم. اکنون برای اینکه اثبات کنیم واقعه رخ داده در دشت کربلا نیز از مصادیق ایثار حقیقی است یا خیر، باید به اهداف کاروان امام حسین علیه السلام بپردازیم.

اهداف حسین بن علی علیه السلام

- آیا حسین بن علی علیه السلام برای رسیدن به منافع دنیوی شخصی قیام کرد یا برای تحقق حاکمیت الله؟
- آیا حسین بن علی علیه السلام تابع خواسته‌های ژنی

سید احمد الحسن:

حسین علیه السلام فدای عرش خداوند سبحان است. و اگر خون حسین علیه السلام نبود دین الهی در آخرالزمان باقی نمی‌ماند و از تحقق دور می‌ماند. امام حسین علیه السلام نشان داد دین الهی بدون خون مقدسش، باقی نمی‌ماند.

(خطبه‌ای به طلبه‌های حوزه علمیه در نجف اشرف و در قم و در هر منطقه‌ای از زمین (ربیع الثانی ۱۴۲۶ ق))

اما آن‌ها به حجت زمان خود لبیک گفتند؛ حتی که پیش از آن‌ها به کلام خدایش لبیک گفته بود.

بنابراین از آن جهت که فرجام این سفر چیزی جز مرگ نیست (ای حسین، خارج شو! که همانا خداوند می‌خواهد تو را کشته ببیند) پس هیچ نفعی برای ژن‌های خودخواه در آن دیده نمی‌شود؛ زیرا حسین بن علی علیه السلام که به واسطه رؤیای صادقه‌ای که دید می‌دانست فرجامی جز مرگ پیش روی او نیست؛ تا جایی که محمد حنفیه برادر حضرت عرض کرد: **إنا لله و إنا إليه راجعون**؛ پس عامل این حرکت چیزی جز آن رؤیای صادقه نبود.

اما شاید بعضی بگویند حسین بن علی علیه السلام جهت ستایش توسط آیندگان، این حماسه عظیم را خلق کردند. در پاسخ می‌گوییم برای جاودانه شدن در تاریخ، راه‌های بسیاری است و کیست که کشته شدن خود و خانواده‌اش و اسارت اهل و عیالش را برای این هدف برگزیند؟!

بنابراین کشته شدن برای ستایش توسط آیندگان، فرض بعیدی است؛ مخصوصاً وقتی می‌دانیم که عزم بر این سفر وقتی حادث شد که حسین بن علی علیه السلام رؤیای صادقه دیدند؛ بنابراین حسین بن علی علیه السلام به جهت لبیک گفتن به رؤیای صادقه که کلام خداست، عزم کوفه کردند تا همان شود که رضای خداست.

اما در این پروژه الهی و امر به کشته شدن حسین بن علی علیه السلام چه حکمت‌هایی نهفته است؟

سید احمد الحسن پاسخ می‌دهند: «امام حسین علیه السلام فرزند شیرخوارش را برد تا برایش درخواست آب کند؛ در حالی که آن حضرت می‌دانست او کشته می‌شود؛ و بدان که باطل را جولانی و حق را دولتی است؛ (امیرالمؤمنین می‌فرماید: باطل را جولانی است.) همچنین می‌فرماید: «حق، دولتی دارد.» و برای اینکه جولان باطل به نهایت خود برسد، لشکر شیطان که خداوند لعنتش کند باید در هر ورطه تاریکی فرو روند و باید در نبرد با لشکر خدا، هر آنچه در چننه دارند و هر آنچه در آن غوطه‌ور شده‌اند از خود بروز دهند؛ و بدان که مصیبت‌های امام حسین علیه السلام، از شدت ظلم‌های بسیار بسیار زیاد ظالمان که شما را یارای تحملشان نیست، کاسته است تا به رضای خدای سبحان دست یابید و شما را در بهشت‌هایی

در روایتی از امام صادق علیه السلام که به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم، این‌طور آمده که حضرت فرمودند: «در آن شبی که امام حسین علیه السلام در بامدادش عزم خروج از مکه نمود، محمد حنفیه (برادر ناتنی امام) به خدمت امام مشرف شد و عرض کرد: برادرم! بی‌وفایی مردم کوفه را به پدر و برادرت می‌شناسی و می‌ترسم با تو آن کنند که با پیشینیان تو کردند. اگر در حرم اقامت فرمایی، عزت و حرمت و مناعت نیازی به بیان ندارد. امام فرمودند: برادرم! از آن می‌ترسم که یزید بن معاویه در حرم ترورم کرده و با این جنایت، حریم حرمت حرم شکسته و دریده شود. محمد عرض کرد: بنابراین به‌سوی یمن یا به‌سوی بیابان عزیمت فرما! چرا که تو مناعتت از همگان افزون است و کسی را توان دستیابی بر تو نیست. امام فرمودند: پیشنهادات را بررسی خواهم کرد. سحرگاهان حسین علیه السلام آماده حرکت شد. خبر به محمد حنفیه رسید و با شتاب آمد و مهار شتر برادر را گرفت، عرض کرد: مگر وعده نفرمودی که در پیشنهاد امعان‌نظر و تفکر فرمایی؟ امام فرمودند: بله. عرض کرد: پس این شتاب در حرکت چیست؟ فرمودند: بعد از رفتن تو، رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش من آمد... [ظاهراً حضرت، رؤیای رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدند] فرمودند: ای حسین، خارج شو که همانا خداوند می‌خواهد تو را کشته ببیند. محمد حنفیه عرض کرد: **إنا لله و إنا إليه راجعون**؛ حال که چنین است، بردن زنان با خود چه معنا دارد؟ امام فرمودند: پیامبر فرمودند خداوند می‌خواهد آنان را نیز در کسوت اسارت ببیند. سپس خدا حافظی کرد و راهی شد.» کتاب اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۶۴

در این روایت حضرت به‌صراحت از شهادت خودش و اسارت اهل‌بیتش خبر می‌دهد؛ با این حال، می‌فرماید این اراده خداست و به‌سمت قتلگاه خود می‌رود.

اما چرا حسین بن علی علیه السلام و ۷۲ تن از اصحابشان با این وجود، به پیکار ادامه دادند و نهایتاً جان شیرین خود و ذخیره ژنی خود را بدون هیچ چشمداشت مادی فدا کردند؟

آن‌ها نیز مانند کوفیان دنیاطلب یا اصحابی که حسین بن علی علیه السلام را در تاریکی شب تنها گذاشتند، می‌توانستند از این پیکار که فرجامی جز مرگ نداشت فرار کنند و به ندای ژن‌های خودخواه لبیک بگویند؛

سید احمد الحسن:

این قضیه که پیامبران برخی خطاهای امت‌های خود را متحمل می‌شوند تا امت را جملگی به‌سوی خداوند سیر دهند، در دین خدا وجود دارد و بی‌پایه و اساس نیست.

(توحید، پیوست پنجم)



کشته شدن در راه خدا را برای او رقم بزند؛ همان طور که وضعیت حسین (علیه السلام) نیز همین گونه است؛ و این از آن روست که پدر چشم امید دارد که در نهایت کار، فرزندان او اصلاح شوند. چه بسا بسیاری عهد را به خاطر نمی آورند، مگر آنگاه که خون پدرشان یعنی ولی خدا بر زمین ریخته شود و این کار عاملی می شود بر اینکه آن ها عهد و پیمان را به یاد آورند. از این رو می بینیم امام حسین (علیه السلام) که خداوند اراده فرمود تا او را سببی برای یادآوری عده بسیاری از خلائق قرار دهد، حج را رها می کند و مسیری را در پیش می گیرد که به مکان ذبح شدنش منتهی می شود. پاسخ های روشن گرانه، ج ۴، س ۳۲۷

این ها پاره ای از دلایلی است که سید احمد الحسن وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) مطرح نمودند که اگر این دلایل را بپذیریم، چاره ای نخواهیم داشت جز اقرار به اینکه این واقعه، ایثار حقیقی بوده است؛ زیرا حسین بن علی (علیه السلام) از خود و خانواده خود گذشت تا اصحاب قائم (علیه السلام) در کمترین سختی ها بتوانند شاهد تمکین قائم آل محمد (علیه السلام) باشند؛ قائمی که حسین بن علی (علیه السلام) خود را فدای او کرد؛ **بنابر این حسین بن علی (علیه السلام) نه مجنون بود، نه خودشیفته و نه جویای ستایش آیندگان؛ او صرفاً تابع امر خدا بود و از خود و خانواده خود برای رضایت خدا گذشت، او خود را فدای ماکرد تا از سختی های ما بکاهد و او انسانیت را بر حیوانیت چیره ساخت تا نگویند حسین بن علی به دنبال دنیا بود.**

آری، داستان ایثارگری در کربلا بسیار عجیب و عظیم است؛ در طرفی سیل عظیمی از مادی گرایان در لباس دین را می بینیم که زر و زیور دنیا چشمشان را کور کرده است و بردگان خوار زن های خودخواه و تمایلات نفسانی خود هستند و در مقابل آن ها تعداد اندکی از انسان های شریف را می بینیم که پشت به دنیا و خواسته های رثی کرده و به غیب ایمان آورده اند.

که نهرها از زیر آن جاری است داخل نماید. امام حسین (علیه السلام) خون شریف مقدس خود را فدای خون های شما کرد و برترین زنان عالم از اولین و آخرین پس از مادرش حضرت فاطمه (علیه السلام) را که زینب (علیه السلام) است. فدای زنان و ناموس های شما کرد و شیرخوارش را فدای فرزندان شما نمود. بار فضل حسین (علیه السلام) بیشتر از همه خلق خدا بر دوش امام مهدی (علیه السلام) و من بنده فقیر و مسکین سنگینی می کند، و دین حسین (علیه السلام) بر پشتم سنگینی می کند و تاب و توان ادای آن را ندارم مگر اینکه خداوند خودش یاری ام فرماید.

بدان، هنگامی که امام مهدی (علیه السلام) درباره امام حسین (علیه السلام) می فرماید «بر تو به جای اشک خون می گیرم»، حقیقتاً می فرماید و نه از روی مبالغه. این امر بدین خاطر است که امام حسین (علیه السلام) خون شریف خود و نفس مقدسش را فدای قضیه امام مهدی (علیه السلام) گردانید و خودش را فدای قضیه امام مهدی (علیه السلام) کرد. آن حضرت، ذبیح الله است؛ یعنی همان طور که شما وقتی خانه ای می سازی یک گوسفند قربانی اش می کنی، خداوند سبحان و متعال نیز هنگامی که عرش خود و آسمان هایش و زمینش را برپا نمود، حسین (علیه السلام) را فدای آن ها کرد.

قضیه امام مهدی (علیه السلام) همان قضیه خداوند و سرمنزله انذار الهی است، و همان قضیه عرش خدای سبحان و ملک او و حاکمیت او در زمینش است. حق تعالی می فرماید: **(و فدیناه بذبح عظیم) (و او را به فدیة ای قربانی) بزرگ باز خریدیم).** (صافات، ۱۰۷)؛ یعنی با امام حسین (علیه السلام)، و کسی که فدیة برایش انجام شده، امام مهدی (علیه السلام) است؛ پس سلام بر قربانی صلح و حق و عدالت باد. و بدان که علی اکبر (علیه السلام) ذبیح اسلام است، همان طور که امام حسین (علیه السلام) ذبیح الله است. «متشابهات، ج ۴، س ۱۲۳

ایشان در جای دیگر می نویسند: «چه بسیار پیش می آید که یک پدر مهربان و دلسوز، پیامدهای خلاف کاری و اشتباه فرزندان را بر عهده می گیرد؛ هر چند ممکن است این کار زحمت و مشقت برای او در پی داشته باشد، و حتی گاهی اوقات رنج ها و

سید احمد الحسن:

فداکاری و ایثار در اسلام با روشن ترین صورت در حسین (علیه السلام) تجلی یافت و قبل از اسلام نیز در دین حنیف ابراهیم (علیه السلام) با اسماعیل متجلی شد. این موضوع را در عبدالله پدر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز می یابیم؛ همچنین در دین یهود دین موسی (علیه السلام) در یحیی پسر زکریا (علیه السلام) و در مسیحیت با مصلوب (به صلیب کشیده شده) جلوه گر شده است؛ صرف نظر از اینکه نصارا گمان می کنند که مصلوب، خود عیسی (علیه السلام) بوده است

(توحید، پیوست پنجم)

ایشان نامیدیم؟» (خطبه‌ای به طلبه‌های حوزه علمیه در نجف اشرف و در قم و در هر منطقه‌ای از زمین، ۸ ربیع الثانی ۱۴۲۶ق)

و در وصف حضرت زینب (علیها السلام) و چگونگی مقابله ایشان با زن‌های خودخواه و یاری رساندن امر مقدس چنین می‌فرمایند: «**زینب دخت علی سببی برای استمرار امامت و خلافت الهی بود؛** با وجود آنکه امام و خانواده خود را از دست داده بود و بهترین‌های اهل زمین از یاران برادران و پدر خود را از دست داده بود و همه این‌ها در یک لحظه رخ داد ولکن شکسته نشد؛ چنانچه حالت طبیعی ژنی انسانی این‌طور اقتضا می‌کند. ایشان بی‌درنگ قیام را انتخاب کرد و در دهم محرم و بعد از آن به‌تنهایی سپاه و امتی شد. خودش را با کرامت و سخاوت بر مرگ عرضه کرد، و هدف خود را به بهترین وجهی که قابل‌تصور است به انجام رساند و از زندگانی علی بن حسین سجاد (علیه السلام) محافظت کرد؛ به همین سبب ایشان بابت استمرار امامت و سلسله جانشینان و پیامبران خدای سبحان، دارای مقام بزرگی است.» پیام صفحه فیس‌بوک سید احمدالحسن، ۲۹ اوت ۲۰۲۰م

آیا سپاه حسین بن علی (علیه السلام) نیز جلوه‌گران ایثار حقیقی بودند؟

سپاه حسین بن علی (علیه السلام) نیز بدون هیچ نفع مادی، بدن مادی خود را فدای خبر ملکوتی کردند؛ یعنی فدای غیبی که ماده در آن راه ندارد. حتی اگر اصحاب حسین بن علی (علیه السلام) برای رسیدن به بهشت غیرمادی نیز جان خود را فدا کرده باشند در این صورت نیز عمل آن‌ها مصداق ایثارگری حقیقی است؛ چراکه هیچ منفعت مادی برای زن‌ها در آن دیده نمی‌شود؛ زیرا نفس است که بقای روحانی دارد و زن‌های خودخواه بقایشان محدود به این زندگی مادی زمینی است. بنابراین اینکه فردی در پیش خود سیل عظیم دشمن را ببیند و بوی مرگ را استشمام کند و با این وجود به سمت مرگ گام بردارد قطعاً عملی مافوق خواسته‌های ژنی است.

اما این عمل خودکشی نیست، چراکه در خودکشی رضای خدا و خلیفه خدا مطرح نیست و فرد از روی منیت و فشارهای زندگی و رهایی از زیر بار مسئولیت و امتحان عالم ملک، خودش را می‌کشد؛ اما در واقعه کربلا چنین چیزی را نمی‌بینیم، بلکه شاهد نبرد حق در برابر باطل هستیم؛ نبردی که اگر مسئولیت‌پذیری و تعهد و عقلانیت حسین بن علی (علیه السلام) و اصحابش نبود، رخ نمی‌داد.

سید احمدالحسن در وصف ایثارگری امام حسین (علیه السلام) و ابوالفضل العباس (علیه السلام) و اصحاب ایشان چنین می‌فرمایند: «امام حسین (علیه السلام) در کربلا با دنیا و زیورات آن روبه‌رو شد، و هیچ‌کس دنیا را طلاق نداد و به کاروان انبیا و مرسلین و کاروان حقیقت و نور نپیوست، مگر عده اندکی که به عهد خدا وفا کردند. امام حسین با منیت «أنا» روبه‌رو شد، و سوارکار این رویارویی، بعد از امام حسین (علیه السلام) و بهترین کسی که در میدان جنگ، با آن روبه‌رو شد حضرت عباس بن علی (علیه السلام) است، هنگامی که آب را از دست خود به زمین ریخت و به جای آن از قرآن جرعه‌ای برداشت. **(يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ)** (هرچند در خودشان احتیاجی مبرم باشد آن‌ها را بر خودشان مقدم می‌دارند). (حشر، ۹) و احتیاج حضرت عباس (علیه السلام) چه احتیاجی بود؟ ایثاروی (علیه السلام)، چه ایثاری بود؟ و آیا ایثار بود؟ یا اینکه به علت ناتوانی کلمات در وصف، آن را

بنابراین آنچه در کربلا به وقوع پیوست ایثار حقیقی و پیروزی انسانیت، بر انانیت و خودخواهی بود و هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید سپاه حسین بن علی، سپاه مجانبین بودند؛ بلکه آن‌ها از خردمندان زمان خود بودند؛ عاقلانی که به اصل استخلاف پی بردند و سپس خلیفه زمان خود را درک کردند و نهایتاً مردانه وفای به عهد کردند و برای آرمان‌های الهی، جان خویش را فدا کردند. بنابراین کشته شدن در پیکار کربلا عین مسئولیت‌پذیری و گریز از انانیت بود. آن‌ها توانستند بر خواسته‌های زن‌های خودخواه و خواسته‌های نفسانی خودشان غلبه کنند و اوامر الهی را اجرا کنند و یکی از بارزترین مصادیق و الگوهای ایثارگری حقیقی شوند و در کنار حسین بن علی (علیه السلام) زمینه‌سازی برای حکومت عدل مهدوی شوند.

سید احمدالحسن:

امام حسین (علیه السلام) در کربلا با دنیا و زیورات آن روبه‌رو شد، و هیچ‌کس دنیا را طلاق نداد و به کاروان انبیا و مرسلین و کاروان حقیقت و نور نپیوست، مگر عده اندکی که به عهد خدا وفا کردند.

(خطبه‌ای به طلبه‌های حوزه علمیه در نجف اشرف و در قم و در هر منطقه‌ای از زمین (۸ ربیع الثانی ۱۴۲۶ق))

احکام تطبیقی

نماز و روزه در قطب

قسمت هفتم

نویسنده: علی تهرانی

مجتهدان پیش از او مقایسه کردن با نزدیک‌ترین شهرها یا با مناطق معتدل را فقط در وضعیتی بیان کرده بودند که شب یا روز در آن مناطق همیشگی باشد؛ اما در صورت وجود طلوع و غروب، تعیین وقت با تکیه بر آن‌ها به صورتی که نظراتشان را در این خصوص بیان نمودیم بوده است؛ اما نظر آقای شیرازی این است که این مقایسه حتی در صورت وجود روز و شبی که مدت یکی از آن‌ها اندک باشد نیز باید انجام شود و این مقایسه فقط بر اساس مناطق معتدل صورت می‌گیرد.

۸: سید محمد صادق روحانی

وی می‌گوید: «مسئله ۸: اگر فرض شود مکلف در مکانی باشد که به عنوان مثال، روزش شش ماه و شب آن نیز شش ماه است و می‌تواند به سرزمینی مهاجرت کند که بتواند در آنجا نماز بخواند و روزه

در قسمت قبلی، نظرات سه تن از مراجع تقلید شیعه، درباره نماز و روزه در قطب را بیان کردیم. آقای مکارم شیرازی، شیخ حسین وحید خراسانی و آقای کاظم حائری. در این قسمت نیز به ادامه نظرات مراجع دیگر می‌پردازیم.

۷: سید صادق شیرازی

پرسش ۱۲: نظر شما درباره حکم روزه و نماز کسی که به شهرهایی مسافرت می‌کند که در آن‌ها خورشید جز یک یا دو ساعت پنهان نمی‌شود یا به غیر از این صورت طلوع نمی‌کند، چیست؟ پاسخ: بر اساس وقت مکۀ مکرمه یا شهرهای با افق میانه روزه می‌گیرد و نماز می‌خواند...» (فقه سیاحت و سفر، احکام سفر) و همان طور که مشاهده می‌شود، این یک نظر جدید است.

سید احمد الحسن:

فردی غیر از خداوند و فرستادگانی که تشریع را به آنان سپرده است، جایز نیست که تشریع کند. دین برای خداوند است و او سبحانه، دینش را برعهده گرفته است. (عقاید اسلام، مبحث تشریع)



سوم: مقایسه با نزدیکترین شهرها به او که جزو مناطق معتدل نیست.

چهارم: بر اساس شهر خودش که پیش از آنکه به مناطق قطبی منتقل شود در آنجا ساکن بوده است. می‌گویم: آیا مؤمن به خداوند و کسی که از پروردگار حسابرس خود می‌ترسد، امثال چنین گفته‌هایی را فتوا و بیانی برای احکام شریعت مقدس در نظر می‌گیرد؟!

واقعیت آن است که این گفته‌ها صرفاً از نظرات و احتمالاتی که مرجع پیش روی مقلدانش قرار می‌دهد، فراتر نمی‌روند و این در واقع حاصل جمع آرا و نظرات دیگر مراجع است؛ کسانی که طبق همان طرز تفکر آقای روحانی، تفکر و اندیشه می‌کنند و همان راه و روش را منهج خود برگرفته‌اند.

سپس وی مقلدانش را آزاد می‌گذارد تا هر نظری را که مایل هستند برگزینند؛ اما تشخیص یکی از این اختیاراتی که این سید مرجع به مقلدانش اهدا کرده به چه صورت به انجام می‌رسد؟ می‌تواند به روش‌های گوناگونی صورت پذیرد؛ شاید یکی از این روش‌ها «قرعه‌انداختن» باشد یا هر وسیله‌ای که این ترجیح‌دادن انجام شود!

در این قسمت به نظر آقای سید صادق شیرازی و سید محمدصادق روحانی پرداختیم؛ و فتوای آنان درباره این موضوع را بیان نمودیم. با ما در قسمت بعدی همراه باشید.

[برگرفته از مطالب و نگاشته‌های دکتر علاء السالم در کتاب رساله‌های تطبیقی، احکام نماز و روزه در قطب]

بگیرد، بر وی واجب است چنین کند؛ وگرنه احتیاط در به‌جا آوردن نمازهای پنج‌گانه در هر بیست و چهار ساعت است؛ همچنین می‌تواند گفته شود: نحوه انجام این کار به صورت اختیاری بر اساس شهرهای متعارف میانه بین افراد متوسط، یا بر اساس نزدیکترین شهرهای معتدل به اوست یا بر اساس شهری که در آن پیش‌تر ساکن بوده است.» (مسائل منتخب، ص ۴۹۰)

واضح است که سید محمدصادق روحانی - که او هم یکی از مراجع شیعه است - به وضعیت نبودن شب یا روز در مناطق قطبی پرداخته است (و ظاهراً وی معتقد است حکم این وضعیت و وضعیت کوتاه‌بودن روز یا شب یکسان است). (مسائل مستحذثه، ص ۱۷۷) و وی فتوا به وجوب هجرت از آن مناطق به منطقه‌ای داده است که می‌تواند در آنجا به شکل طبیعی نماز و روزه را به‌جا آورد؛ اما اگر نتوانست مهاجرت کند این مرجع چند اختیار پیش روی مقلدانش قرار می‌دهد و طبق این فتوا به نظر می‌رسد مقلد می‌تواند هر کدام را که خواست، انتخاب کند! اختیارات به شرح زیر است:

اول: به‌جا آوردن نمازهای پنج‌گانه در هر بیست و چهار ساعت؛ اما چگونه؟ وی واضح نکرده و ظاهراً این کار به خود مکلف واگذار شده است تا مکلف وقت هر نماز را طبق نظر خودش و با تفکر و تأمل خودش تشخیص دهد. همان طور که سید سعید حکیم در یکی از فرض‌های این مسئله چنین گفته: یا چه بسا روشی ابداع شود که سودمند باشد! دوم: نماز و روزه را با توجه به شهرهایی به‌جا می‌آورد که در آن‌ها شب و روز معتدل است و او در انتخاب هر کدام که بخواهد اختیار دارد.

سید احمد الحسن:

هیچ فردی حق برعهده گرفتن تشریع در دین خداوند، به صورت داوطلبانه و کودکانه را ندارد. این موضوع را در بحث آیه اِکمال دین مورد بحث قرار دادم. (عقاید اسلام، مبحث تشریع)



مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود، سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان! فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای عزیزان اهل سنت! آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین! خلیفه خدا با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.